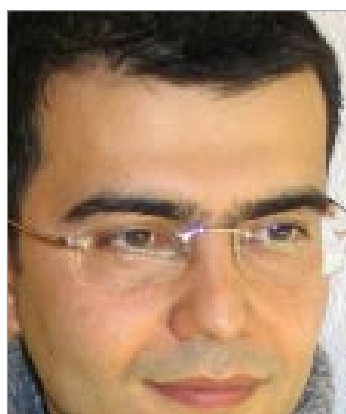


انتخابات ؟



نیما راشدان

سقط انتخابات

یکشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۸۴

رئیس جمهور شب قبل سفارش کرده بود تا او را ساعت ۶ صبح از خواب بیدار کنند. ساعت شش و بیست و هفت دقیقه جیمی کارتر در دفتر کار خود بود ۴ دقیقه با مادرش لیلیان تلفنی صحبت کرد و بعد برژینسکی مشاور امنیت ملی را برای ۵ دقیقه به حضور پذیرفت. ساعت ۱۲ و پانزده دقیقه ظهر جمعه ۱۱ ژانویه ۱۹۸۰ سوفیا لورن در کنار جیمی کارتر سی و نهمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا ایستاده بود. خانم لورن هنرپیشه سرشناس اینبار اما به عنوان رئیس ائتلاف ملی پیشگیری و مبارزه با کودک آزاری به دیدار رئیس جمهور آمده بود تا چند عکس تبلیغاتی به نفع کودکان بردارد.

هزاران مایل دورتر. آنسوی کره خاکی گوینده اخبار شاهگاهی شبکه اول تلویزیون در تهران. بخشی از سخنان سید محمد موسوی خوئینی ها از نزدیکترین دوستان آیت الله خمینی را پخش می کند. آنروز سرد ژانویه ۱۹۸۰ خبرگزاریهای جهان از حمله ۵۰ چریک مارکسیست به سفارت پاناما در سان سالوادور خبر دادند. چریکهایی که سفرای پاناما و کستاریکا را به گروگان گرفته و خواستار آزادی دوستان زندانی شان بودند.

خوئینی ها استاد گروگانگیری بود اما. روحانی جوان. چپگرا و لذا قدرت طلبی که گروهی دانشجو با میانه سنی ۲۵ سال را با القای رضایت آیت الله خمینی به تصرف سفارت آمریکا فریفت تا همه رقبای سیاسی خود را با یک ضربه از میان بردارد. رقبای خود را از میان برداشت. دولت موقت را ساقط کرد و قدرت مطلقه را یک دهه برای بنیادگرایان سرخ اسلامی به ارمغان آورد. یک چیز را ندانست اما خوئینی ها و آن اینکه دانشجویان علوم سیاسی فردا. او را در قامت بزرگترین آفت منافع ملی ایرانیان در تاریخ معاصر خواهند شناخت.

باری ظهر ۱۱ ژانویه ۱۹۸۰. انقلاب بنیادگرایانه ۱۹۷۹ هنوز یکساله نشده بود. نشاط و زیبایی هنوز به کلی از خیابانهای تهران رخت برنسته بود. مردمان هنوز لبخند بر لب داشتند. ژانویه ۱۹۸۰ بود و هنوز می شد هوای آزاد را بی خبر از مرگ و جنگ و اعدام و کشتار فروداد. محمد موسوی خوئینی ها سخنران پیش از خطبه های نماز جمعه آنروز تهران آمده بود تا از توطئه ای بزرگ پرده بردارد. آمده بود تا با خشم توده های انقلابی آمریکا ستیز. خرمن انتخابات پیش روی ریاست جمهوری را به آتش کشد. آمده بود تا بغض فروخورده کوخ نشینان زنجیر و تسبیح گردان را مایه فشار از پایین و گردن زنی در بالا کند. موسوی خوئینی ها آمده بود تا پرده از توطئه ای بزرگ بردارد. آمده بود به صراحت و روشنی بگوید انتخاباتی در کار نیست.

... بعد از انقلاب ما شاهد توطئه های پی در پی بوده ایم. یکی از همین توطئه ها نامزدی بیش از یکصد نفر برای ریاست جمهوری است. کجای دنیا سراغ دارید چنین چیزی را؟ یقیناً این تعداد فراوان نامزدهای ریاست جمهوری برای ملت ایران به مفهوم دموکراسی و آزادی تفسیر نمی شود به معنی بی ضابطه بودن و بی قاعدگی است. برای تعیین افرادی از میان نامزدها وزارت کشور نام ۱۰۶ نامزد را به حضور امام تسلیم داشت و من به عنوان نماینده امام در نظارت بر تحقیقات انتخاب شدم. کاری که من خواهم کرد حذف افراد ۱۰۰٪ فاقد صلاحیت است.

و او این کار را کرد. خودکار را برداشت و بر روی نام ۹۰ نفر از ۱۰۶ نامزد خط قرمز کشید. بدون کلمه ای توضیح. ۱۱ ژانویه ۱۹۸۰ موجودی به نام انتخابات در جمهوری اسلامی ایران بیش از تولد جان سپرد. پایین برگه گواهی فوت چنین یک نام و دو واژه آشنا به چشم می خورد. نام سید محمد موسوی خوئینی ها و واژه هایی که آقای خوئینی ها و شاگردانش بعدها زیاد خواهند شنید: نظارت بر انتخابات و دو: احراز صلاحیت.



موسوی خوئینی ها یازده ماه پس از بهمن ۵۷

توطئه پشت توطئه! توطئه ای از این بالاتر که این همه آدم کاندید انتخابات ریاست جمهوری شده اند؟ من نماینده امام در نظارت بر تحقیقاتم. کار من حذف افراد صددرصد فاقد صلاحیت است.

ده روز بعد ۲۲ ژانویه ۱۹۸۰. ۱۲۸ مسافر روی صندلیهای هواپیمای بوئینگ ۷۲۷ ای نشسته اند که آنان را به جای فرودگاه مشهد به نیستگاهی در دل رشته کوههای البرز خواهد کشاند. هیچکس دیگر آن ۱۲۸ مسافر را زنده ندید.

همان روز ماموران ماموران کی جی بی آندره ساخاروف فیزیکدان ناراضی روس و برنده جایزه نوبل را ربوده. مخفیانه به تبعیدگاهی در شهر گورکی بردند. ساخارف طنین چکمه سربازان سرخ کشور شوراها بر خاک ترک خورده افغانستان را فاجعه بار خوانده بود. زخم خفته ای که دهسال بعد شورویها را به ترک کابل واداشت. آنچه روسها بر جای نهادند ویرانه ای بود که در آن تنها ۲٪ زنان سواد خواندن و نوشتن داشتند. جیمی کارتر خود را برای سخنرانی "State of the Union" آماده می کرد. بر سینه روح الله موسوی خمینی چیزی مثل سنگ فرود آمد. حمله قلبی. خمینی یقین داشت که به زودی خواهد مرد دهسال عمر اضافه را به خواب هم نمی دید. روزگار شاید پیرمرد را فرصت داد تا یک میلیون جوان ایرانی قبل از جشن تولد سی سالگی شان راهی قبرستان شوند. پیشوای بیمار را شبانه به بیمارستان قلب تهران آوردند. تهرانی که از هیجان می لرزید. تبلیغات انتخاباتی ۸ کاندیدای ریاست جمهوری در ایران ۱۹۸۰، فصل جدیدی از تاریخ تبلیغات جهان را می گشود. ماهها قبل از شروع تبلیغات رسمی کاندیداها منافع راهبردی سرزمینی وسیع را به میدان رقابت انتخاباتی آورده بودند.

داریوش فروهر وزیر کار دستمزد پایه همه کارگران ایرانی را دو برابر کرد تا کارگاهها و واحدهای صنعتی یکی پس از دیگری تعطیل و صنعت آفرینان موفق راهی شهر فرشته ها لس آنجلس شوند. ابولحسن بنی صدر که خود را اقتصاد دان توحیدی می دانست دستور داد تا روی دیوارها بنویسند: اقتصاد سیاست نیست که به بازی اش گیرند.

بنی صدر با بخشش بهره همه وامهای بانکی خرد و کلان، نظام بانکداری را برای همیشه از ایران برچید. بدون آنکه او یا هیچ انسان معاصر دیگری جایگزینی برای بانک و بهره سراغ داشته باشد. در یادار احمد مدنی را دیوارنوشته ها این چنین معرفی می کردند: "مردم ایران خوزستان را از او دارند. مدنی با معافیت و بخشودگی عمومی خدمت سربازی، در حقیقت پادگانها را از زحمت پذیرایی سربازان وظیفه معاف داشت. دیگر ارتش ایران وجود خارجی نداشت.

صادق قطب زاده قرار بود راه کر بلا را به روی مومنان باز کند و صادق طباطبایی در حال و هوای بحثهای شبانه دانشجویان ایرانی می گفت که ایران را منادی راه سومی خواهد کرد که قرار بود نسخه نجات بخش و همیشگی را تقدیم بشریت کند. دکتر سامی طرح پزشکی ملی نظیر بریتانیا را تبلیغ می کرد. جلال الدین فارسی کاندیدایی که قرار بود قاطعانه عمل کند با شبهه افغانی بودن از گردونه رقابتها اخراج شد و جانشین او حسن حبیبی به گفته خود "چیز مهمی برای گفتن نداشت"

حزب توده ایران از محمد مکرری، کاندیدایی که بعدها او را افسر ک جی بی خواندند و ۳ کاندیدای دیگر یعنی حبیبی، فروهر و سامی می خواست که در برابر بنی صدر ضد خلق موثلف شوند. دو سیاستمدار مبارزات انتخاباتی بهمین ۵۸ را نمی پسندیدند: روح الله خمینی و مهدی بازرگان. خمینی و هم بازرگان هر دو در عجب بودند که چرا کاندیداها دست در کار تخریب یکدیگر شده اند.

هم ایران، هم خمینی و هم بازرگان، نه به یک اندازه اما فرسنگها از آنچه دموکراسی انتخابی اش می خوانند به دور بودند. رقابت انتخاباتی جز تخریب کاندیدای رقیب چه معنا می دهد؟ تقریباً همه بازیگران سیاسی در ایران. بی ذره ای تعمق در مفاهیم اساسی دموکراسی های انتخابی به ماجراجویی مشغول بودند. موسوی خوئینی ها و سربازان دانشجویش. ماشین تخریب حکومتی کاندیداها را به کار انداختند، احمد مدنی ۴۸ ساعت به برگزاری انتخابات. عنصر مرتبط با سفارت آمریکا در تهران معرفی شد. مدنی هیچگاه فرصت دفاع از خود را نیافت و با اینحال یک میلیون و نیم بیش از کاندید حزب جمهوری اسلامی حسن حبیبی رای آورد. صادق قطب زاده خبر از موفقیتش در بازداشت شاه با همکاری مقامات پانامایی می داد، بنی صدر حرفهای قطب زاده را تکذیب می کرد.

موسوی خونی‌ها نخستین چهره سیاسی مطرحی بود که ناراحت و عصبی از شیوه‌های غربگرایانه، ضد خلقی و ضد اسلامی، مبارزات انتخاباتی به تبلیغات و هزینه‌های انتخابی کاندیداها حمله برد و وضع معیشتی رقت بار کارگران و امت مستضعف را فریاد کرد. خونی‌ها مثل همیشه پاسخی برای این پرسش هم نداشت که انتخابات بدون تبلیغات انتخاباتی یعنی چه؟ تهران ساعاتی با انتخاب اولین رئیس جمهور فاصله داشت. در خیابانهای شهر لغاتی چون "امام، خلق، امپریالیسم، شاه خائن، آمریکای جنایتکار، امت اسلامی، طوفان قهر توده‌ها، بهار آزادی، شهدا و" پیوسته تکرار می‌شد.

خبر اول تلویزیونها، انتخابات ایران نبود، پل مک کارتنی از گروه افسانه‌ای *beatles* از زندانی ده روزه در توکیو به جرم همراه داشتن ماری جوانا آزاد می‌شد. در راه بازگشت به خانه، پل در حالیکه اشک می‌ریخت به خبرنگاران گفت: "به جز شبهای زندان توکیو در دهسال گذشته هیچگاه شبی را جدا از همسرش لیندا نگذرانیده است" مک کارتنی به خانه بازگشت. ۲۰ سال دیگر هر شب را در کنار همسری که عاشقانه دوستش داشت به صبح آورد و زیبا ترین ترانه‌های عاشقانه دوران راک را برای او سرود:

**" La la la, la la la, the lovely Linda
With the lovely flowers in her hair... "**

، درست همان شبی که آتش سیاست، انقلاب و پایان مبارزات انتخاباتی از کشوری گرم و کویری در خاورمیانه زبانه می‌کشید و روح الله خمینی روی تختوابی در بیمارستان قلب تهران در انتظار فردا بود، صدها هزار زوج عاشق در رم، زوریخ، لس آنجلس، نیویورک و برلین، در شهرهایی آرام و رویایی شب را در آغوش هم به صبح رساندند، فردا شنبه بود ۶ بهمن ۱۳۵۸، آغاز تعطیلات آخر هفته در دنیای زیبای *beatles* و اعلام موفقیت ابولحسن بنی صدر در جلب آرای ملت‌هیب میلیون‌ها ایرانی که به نظر می‌رسد فقط به "روح الله الموسوی الخمينی" رای داده‌اند.

روزهای پرتلهایی در راه بود...



Paul and Linda McCartney 1977